

## مقالات: قائمیت در آثار بهائی (1)

در تاریخ چهارشنبه، ۲۵ مهر ۱۳۸۶ توسط Sardabir

جویا: جناب ویرچوال تربیتی مطالبی در بحث **قائمیت** آورده که لازم دیدم تحقیقی در این موضوع ارائه شود. در این تحقیق، به بررسی مساله ی قائمیت می پردازیم و همان طور که پیشتر هم گفتیم، مطالب را از زبان و بیان پیشوایان بابتی و بهایی می آوریم از آن رو که: خوشتر آن باشد که سر دلبران، گفته آید در حدیث دیگران و نیز ... از آن رو که:

الفضل ما شهدت به الأعداء و باز هم به آن خاطر که:

بهائیان سخنان پیشوایانشان را راحت تر می پذیرند تا آیه ی قرآن و حدیث پیامبر و امامان را. یعنی اگر حدیث هم بخواهیم بگوئیم، احادیثی می آوریم که بزرگان بهایی و بابتی آورده اند چنین می کنیم تا راه هر گونه گریز و عذر و بهانه ای را به روی منکران بر ببندیم. وگرنه خوب است بدانید مساله ی **قائمیت** و مهدویت از ضروریاتی است که شیعه و سنی در آن متفق القول اند و بیش از سه هزار کتاب در این مورد نوشته شده است. خلاصه ی مطالبی که جناب ویرچوال در ردّ موضوع مهدویت از قول بهاء و بنده اش، به آن ها استناد کرده است، این هاست. (توجه دارید که این جناب در ردّ عقیده ی مهدویت به سخنان آنان استناد می کند، ولی از ما می خواهد کاری به حرف های آقایان نداشته باشیم. عقل و خرد می گوید بهترین راه در اثبات مطلبی، استناد به سخن همان کسانی است که بر اساس سخن آنان، آن موضوع ردّ شده است. به این ترتیب هم مطلب اثبات می شود و هم تناقض گویی آقایان آشکار می گردد.)

1- امام زمان علیه السلام در جابلسا و جابلقا زندگی می کند.

2- امام زمان شخص موهومی است که در عرش گمان و ظن ساکن است.

3- احادیث مربوط به امام دوازدهم و قائم موعود دروغ و ساختگی است.

4- نواب اربعه افراد دروغگویی بودند که عقیده به امام زمان ساخته و پرداخته ی آنان است.

5- شیعیان هر یک از امامان را در روزگار خود قائم می دانستند و منتظر خروج او بودند.

و اما پاسخ:

الف: ادعای دروغ

از بهائیان ساده لوحی که به پیامبری و عصمت جناب بهاء الله معتقدند، می پرسم: اگر پیامبر شما نسبت دروغی به یک گروه بدهد، شما چه باید بکنید؟ آیا به راستی نباید به وجدان خویش مراجعه کنید و ببینید که چگونه ممکن است یکی از به قول شما مظاهر الهیه، سخنی ناراست بگوید و تهمتی ناروا وارد کند؟ عزیزان کمی به خود آید! از امثال جناب ویرچوال و ایران و اسپرینگ و دیگر بهائیان که ادعای **تحری حقیقت** می کنند، چشمم آب نمی خورد، اما از بهائیان آزاد اندیشی که یکی از تعالیم اساسی دینشان تحری حقیقت است، انتظار دارم به این نکته ی مهم و اساسی و حیاتی بیندیشند. عزیزان! جناب بهاء الله آشکارا دروغ گفته است و شیعه را به عقیده ای متهم کرده است که به هیچ روی در هیچ یک از آثار شیعه نیامده است. موضوع سکونت امام زمان در دو شهر به نام جابلقا و جابلقا (یا جابرسا) از آن دروغ های آشکار و شاخداری است که جناب بهاء به تقلید از باب، بیان کرده است و باب هم آن را از شیخ احساسی گرفته است. شیخ احساسی هم در این باره دچار اشتباه فاحشی شده است. از شیخ احمد احساسی که جناب بهاء در تعریف و تمجید از او سخنانی گفته است، انتظاری نمی رود؛ چون او مدعی من یظهره اللهی نبوده است، اما جناب نقطه اولی چرا چنین خطی را مرتکب شده است و از آن بدتر جناب بهاء الله چرا این تهمت را تکرار کرده است. من قبلا هم از یکی دیگر از کاربران بهایی که در همین سایت چنین ادعای ناراستی را از کتاب اقتدارات آورده بود، مدرک سخن بهاء الله از کتاب های حدیثی شیعیان را طلب کردم و مدت ها هم منتظر پاسخ ماندم؛ اما دریغ از پاسخ! اینک هم می گوئیم: جناب ویرچوال! شما که دم از روشن فکری و علم و دانش می

زیند؛ اگر بتوانید مدرکی از کتب حدیث شیعه دال بر: « سکونت امام زمان با زن و فرزندان در دو شهر جابلسا و جابلقا » ارائه دهید، من از تمامی سخنان علمی و منطقی ام علیه بهائیت، دست می شویم و طریقه ی توبه در پیش می گیرم. اما اگر نتوانستید چنین مدرکی ارائه دهید، مردانه اعتراف کنید که جناب بهاء الله نسبت ناروا به شیعه زده است و این مظهر کلی الهی، آشکارا دروغ گفته است. البته ناگفته نماند ایشان از این گونه دروغ گویی ها علیه قرآن و اسلام و روایات باز هم دارد و دسته گل های دیگری نیز در این باره به آب داده است. بگذریم، جناب بهاء در پنج موضع از کتاب اقتدارات این ادعای باطل و دروغ شاخ دار را مبنی بر اعتقاد شیعه به سکونت امام زمان در یک شهر موهوم، تکرار کرده است. آن موارد این هاست:

• به شأنی که بعضی از مطالبی که نزد عامه بود، نفوسی که خود را از خواص می شمردند، از او غافل، مثل کون قائم در شهر معروف ...

• هزار سنه او آزید ( یا بیشتر ) نفس موهومی را در شهر موهوم با جمعی از نساء و اولاد، مقرر داده بودید و به آن اوهام معتکف.

• هزار سال او آزید جمیع فرق شیعه اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلا موجود نبوده، مع عیال و اطفال موهومه، در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند.

• هزار سنه او آزید، آن نفوس موهومه شخص موهومی را در مدینه ی موهومه معین نموده و به او عاکف...

• یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به جابلصا اشاره کرد و کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرض ظنون مقرر معین نمود.

شگفتا از پیامبر آخر الزمان و ظهور کلی الهی که با این شجاعت و جسارت در پنج موضع از کتابش که تمامی آن را وحی آسمانی می داند، چنین تهمت دروغی را به شیعه وارد می کند. چنان که گفتیم در هیچ یک از روایات مربوط به امام زمان نیامده است که ایشان در جابلقا یا جابلصا یا هر شهر به قول جناب بهاء، موهوم دیگری، ساکن است. این، دروغ بزرگی است که بیان آن از جناب بهاء ساخته است. دیده بگشایید ای خردمندان!

ب: استنادات از کتب بهائی:

چنان که پیشتر هم عرض کرده ام، بهترین دلیل برای بهائیان و حتی شخص بهاء الله، استناد به بیانات جناب باب و بهاء و **عبدالبهاء** است. دیدیم که جناب بهاء الله بر سر شاخ نشسته و بن بریده است و آشکارا عقیده ی به قائم و قائمیت را به باد استهزاء گرفته است و در همان حالی که قائم را موهوم می شمرد، به قائمیت باب معتقد بوده و او را قائم معرفی می کند. اینک اگر به استناد سخنان باب، وجود مقدس و نازنین قائم اسلام، همان قائمی که شیعه به او معتقد است و جناب بهاء الله آن را موهوم می داند، اثبات شد، چه باید کرد؟ ای اهل بهاء! شما را به وجدانتان ارجاع می دهم، عاجزانه از شما درخواست می کنم در این موضوع روشن و بین، بیندیشید: اگر جناب باب به روشنی به وجود نازنین امام زمان یعنی قائم آل محمد، فرزند جناب عسکری، اعتراف کند، باید به کدام سخن تمسک جست؟ حضرت بهاء الله قائمی را که شیعه به او معتقد است، موهوم و دروغین می پندارد و باب را قائم اسلام می خواند؛ اما از آن سو، جناب باب بارها و بارها به وجود امام زمان یعنی حجة بن الحسن العسکری اعتراف و اقرار می کند و حتی مدعی می شود نخستین کتابی را که در اثبات ادعای بابتش ( یعنی واسطگی میان مردم و امام زمان ) نوشته است، به دستور آن حضرت به رشته ی تحریر در آورده است:

« الله قَدَّ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقُصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ حُجَّةً لِلَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلَى الْعَالَمِينَ بَلِيغاً »

به درستی که خدا مقدر کرده است که این کتاب را در تفسیر نیکوترین داستان ها ( سوره ی یوسف ) از نزد محمد فرزند حسن فرزند علی ... فرزند علی بن ابی طالب بر بنده اش خارج سازد تا از نزد ذکر ( خود باب ) حجت رساننده ی خدا بر اهل عالم باشد.

جناب عباس افندی هم نقل می کند که:

« آغاز گفتار نمود و مقام بابت اظهار و از کلمه ی بابت مراد او چنان بود که من واسطه ی فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده ی عزت است و دارنده ی کمالات بی حصر و حد، به اراده ی او متحرکم و به جبل ولایش متمسک .

و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره ی یوسف مرقوم نموده، در جمیع مواضع، خطاب هایی به آن شخص غائب- که از او مستفید و مستفیض بوده - نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده و از جمله این عبارت است :

یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت إلا القتل فی محبتک ... «  
ای بقیة الله به کلی فدای تو شوم و راضی و خشنودم که در راه تو دشنام بشنوم و آرزویی به جز کشته شدن در راه محبت تو ندارم.

اینک با توجه به این سخنان باب، یا باید بگوییم که باب یاوه بافته و دروغ گفته است یا بهاء الله به شیعیان و نیز به جناب باب تهمت زده و دروغ بزرگتری گفته است. البته هر دو فرض درست است چون باب در ادعای بابت دروغ گفته و بهاء هم در این که شیعه به امام زمان موهوم معتقد است، یاوه بافته. اما به هر روی وجود مقدس امام زمان علیه السلام به استناد سخنان باب، به راحتی و به روشنی اثبات می شود.

ج: انکار نواب اربعه

دسته گل دیگری که جناب بهاء به آب داده است، انکار نواب اربعه ی امام زمان است. همان بزرگانی که در روزگار غیبت صغری رابطه میان مردم و امام زمان علیه السلام بودند. همان کسانی که در روزگار چهارمین ایشان توقیعی از جانب حضرت ولی عصر علیه السلام صادر شد مبنی بر اینکه اگر پس از آن کسی ادعای نیابت خاصه کند دروغگو و افترا زننده است، همان کسانی که جناب میرزا علی محمد مدعی شد همانند یکی از آنان نیابت خاصه ی امام زمان را به عهده دارد و مشمول سخن امام علیه السلام شد که: فهو کذاب مفتر. همان کسانی که جناب باب در باره ی آنان چنین گفته است:

و اشهد ان بعدالابواب الاربعة لیس له باب قد ورد فی الحدیث ... و ان له فی ایام غیبه علماء مستحفظین .. و اشهد ان طاعتهم فرض و مودتهم عدل و من انکر واحدا منهم فقد کفر و کان من الخاسرین.  
و شهادت می دهم که بعد از نایبان چهارگانه برای امام علیه السلام بابی نیست چنان که در حدیث آمده است و ... شهادت می دهم که برای امام زمان در روزگار غیبتش دانشمندانی هستند که دین را حفظ می کنند ... و شهادت می دهم که فرمان برداری از آنان واجب و دوستی ایشان از روی عدل است و هر کس یکی از آنان را منکر شود هر آینه کافر شده و از زیان کاران گشته است.

این سخنان از جناب باب است و می بینید که جناب ایشان به وجود نایبان خاص امام زمان معتقد است و منکران وجود آنان را کافر و زیان کار می شمارد. خودتان تکلیف جناب بهاء الله که بزرگترین و مهم ترین کتاب ایشان در اثبات حضرت باب است، بنا به فرموده ای ایشان( حضرت باب (روشن است: فقد کفر و کان من الخاسرین!

د: دروغی دیگر

آخرین گاف جناب بهاء الله این ظهور کلی الهی که اعظم ظهورات هم هست، آن است که باز به شیعیان تهمت زده است که آنان همه امامان را قائم می دانستند و منتظر خروج آنان بودند. این سخن هم آمیخته ای از راست و دروغ است. قسمت راستش آن است که آری شیعیان همه امامان را قائم به حق می دانستند ولی قسمت دروغش آن است که منتظر خروج هیچ یک از ایشان به جز حضرت ولی عصر علیه السلام نبوده و نیستند. باز هم عرض می کنم: اگر بهائیان بتوانند یک جا، آری فقط یک جا، از احادیث مربوط به امام زمان بنمایانند که این سخن بهاء الله راست

است، حقیر از تمامی سخنان به حقم دست می کشم. اما بی تردید بدانید که باز هم جناب بهاء الله به شیعیان تهمت‌های ناروا زده است و سخنی ناراست بر زبان رانده است. منتظر پاسخ به دیگر بیانات جناب ویرچوال باشید. آن سخنان هم به بی پایگی همین سخنان است که پاسخش را ملاحظه فرمودید.

## مقالات: قائمیت در آثار بهائی (2)

در تاریخ چهارشنبه، ۲۵ مهر ۱۳۸۶ توسط Sardabir  
بخش سوم:

جناب ویرچوال 14 مطلب راجع به امام زمان علیه السلام و عقیده ی شیعه برشمرده و سپس گفته است: دیانت بهایی نه تنها مهر تأیید بر این اعتقادات نمی زند که هر تفکر منطقی و هر نگرش علمی نیز عاملی بازدارنده در پذیرش آنست !!

ما، برای آن که نادرستی مطالب ایشان را آشکار کنیم، آن موارد را این بار یک به یک برمی شماریم و پاسخ در خور می دهیم. گفته اید:

1-نوّاب اربعه به چهارنفر اطلاق می شود که بعد از رحلت امام حسن عسکری بمدّت 69 سال از سال 260 هجری یکی بعد از دیگری خود را نایب امام معرفی کرده و اظهار می داشتند که امام حسن عسکری فرزندی داشته اند که در سردابی مخفی شده اند و ایشان آن حضرت را ملاقات می کنند و از امام دستور و خبر و حدیث و دعا می آورند... این چهار نایب به ترتیب عبارتند از عثمان سعید اسدی، ابوجعفرمحمدبن عثمان، ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمری

در این گزینه یک گفته ی دروغ وجود دارد. همان گونه که پیش از این هم گفته ایم، متأسفانه عادت بهائیان به پیروی از پیشوایانشان که آنان نیز چنین عادت زشتی داشته اند، دروغ گویی و تهمت زدن به شیعیان است. داستان سرداب از آن قرار است که می دانید خانه های شهرهایی مانند سامرا، سرداب هایی داشته که در تابستان ها محل استراحت تابستانی بوده است هم اینک نیز خانه های قدیمی حتی شهرهایی مانند یزد و کاشان و قم خودمان نیز سرداب دارند. امام زمان علیه السلام نیز طبق معمول، مانند همه ی مردم این گونه مناطق گرم سیر، در سرداب خانه ی پدرش زندگی می کرده است و در یک نقل تاریخی آمده است که غیبت حضرت از آن هنگام شروع شده است که جناب ایشان در سراب بوده اند و پس از آن غایب شده اند. آیا این به آن معناست که آن حضرت در سردابی مخفی شده اند؟ چرا دروغ می گوئید؟ چرا ناجوانمردانه تهمت می زنید؟ آیا این است شیوه ی کسی که مدعی است: بهایی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی؟ یکی از کمالات انسانی در قاموس بهائیت، تهمت و افتراست؟ البته جای تعجب ندارد، چون:

هر چه را استا به آن معروف شد

جان شاگردش بدان موصوف شد .

جایی که جناب بهاء الله به شیعه تهمت ناروا بزند، از بهائینی امثال جناب ویرچوال بیش از این انتظار نمی رود. اینک بفرمایید به جز این مورد دروغ که شیعه معتقد است که امام زمان در سردابی مخفی شده است، کجای سخنانی که ایشان نقل کرده است، خلاف عقل و دانش است؟ اینکه امام علیه السلام چهار نایب خاص داشته که به مدت 69 سال با ایشان در ارتباط بوده اند، خلاف عقل است؟ علاوه بر آن که این عقیده به هیچ روی خلاف عقل نیست، چنان که گفته ایم و دانسته اید، جناب باب صریحا می گوید که اگر کسی به نایبان خاص امام زمان، یعنی

همین چهار بزرگواری که نام برده اید، عقیده نداشته باشد، کافر است و از زیان کاران به شمار می آید. به این ترتیب هم شما و هم جناب بهاء الله به فرموده ی حضرت نقطه ی اولی:  
و من انکر واحدا منهم فقد کفر و کان من الخاسرین: هر کس یکی از ایشان را انکار کند، کافر شده است و از زیان کاران است.  
گفته اید:

2- امام زمان، فرزند امام حسن عسکری متولد در سال 255 هجری، پس از فوت پدرش در سال 260 هجری از نظرها ناپدید گشته و هم اینک در بین مردم زندگی میکند .

جناب ویرچوال! بفرمایید کجای این سخن خلاف عقل است؟ اگر منظور آن قسمتی است که آن حضرت در سال 260 از نظرها غائب شده است، باید به عرض و اطلاع شما و دیگر بهائیان برسانم که عقیده به پدیده ی غیبت، نه تنها معتقد شیعیان است، مورد قبول جناب باب و بهاء الله نیز می باشد. به این سخن حضرت نقطه توجه کنید که جناب فاضل مازندرانی از ابلاغیه ی الف ایشان نقل می کند:

و حجتک الحی الذی وجوده ببقی کل الخلق و یذکره بذکره کل الموجودات ان تحفظ غیبتہ و تقرب ایامه و اشهد ان الیوم کان حجتک محمد بن الحسن صلواتک علیه و علی من اتبعه.  
و حجت زنده ی تو ای خداوند که وجودش موجب بقای همه ی آفرینش است و همه ی موجودات او را یاد می کنند، ( تو را سوگند می دهم که) غیبت او را حفظ کنی و ایامش را نزدیک فرمایی و شهادت می دهم که هم امروز حجت تو محمد بن الحسن است که درود تو بر او پیروانش باد.

همین جناب باب در صحیفه ی عدلیه هم این چنین بر دهان یاهو گویانی که منکر غیبت اند، می زند و می فرماید: و بعد از آن که اهل ایمان به اول سنه بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرمود و خلابق را حکم به اتباع حجت خود فرمود.

حضرت بهاء الله هم در باره ی پدیده و به قول شما خرافه ی غیبت، چنین می فرماید:

و بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را به شریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر به اوامر الهی و نهی از مناهی می فرمود ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود. بنا بر این فرمایش، جناب صالح پیامبر، نه یک بار، بلکه چند بار غیبت اختیار فرمود. باز در جای دیگری می فرماید: شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و به فلک چهارم ارتقاء فرمود.

شگفتا که این خرافه، دامن گیر خود حضرت بهاء الله هم شده است:

این مظلوم دو سنه فردا واحدا غیبت اختیار نمود و در بیابان ها و جبال ها سائر و در ایام غیبت هرج و مرج ظاهر . جناب ویرچوال! دیده بگشایید و به خود آییند و انصاف روا دارید. شما مدعی شده اید: دیانت بهایی نه تنها مهر تأیید بر این اعتقادات نمی زند که هر تفکر منطقی و هر نگرش علمی نیز عاملی بازدارنده در پذیرش آنست !!

می بینید که دیانت بهایی مهر تأیید بر این اعتقادات می زند و هیچ تفکر منطقی و نگرش علمی هم عاملی بازدارنده در پذیرش آن نیست.

فرموده اید:

3- او در سرزمین دوری، بدور از چشم دشمنان زندگی میکند ولی هر ساله در مراسم حج شرکت میکنند و گاه گاهی در نظر برخی برگزیدگان آشکار شده و به آنها دستوراتی میدهند .

به قول حضرت علی علیه السلام آمیختن حق و باطل با یک دیگر است که موجب استیلای شیطان بر پیروانش می شود. جناب ویرچوال شما نیز در بسیاری سخنانتان، باز هم متاسفانه همانند پیشوایانتان، حق و باطل را در هم آمیخته اید. اولاً باز هم فراموش کرده اید که در بند پیشین فرموده اید: ... هم اینک در میان مردم زندگی می کند. و این جا تهمت زده اید: او در سرزمین دوری به دور از چشم دشمنان زندگی می کند. بخش نخست این سخن همان تهمت ناروایی است که از پیشوایان حضرت جمال مبارک برگرفته اید که به شیعه تهمت زده است که امام

زمان در شهری موهوم به نام جابلقا و جابلصا زندگی می کند. یادتان می آید که پیش از این، این تهمت ناروا را بررسی کردیم و گفتیم که مع الاسف جناب بهاء الله دروغ فرموده اند و به شیعه تهمت زده اند. شما نیز با وجود آن که در بند دوم گفته اید آن حضرت به عقیده ی شیعه در میان مردم زندگی می کند، بنا بر قاعده ی: دروغ گو کم حافظه است، این جا به تقلید از مظهر کلی الهی، تهمت زده اید که در سرزمین دوری زندگی می کند. البته بخش دوم سخن شما درست است که آن عزیز به دور از چشم دشمنانی چون شما، زندگی می کند. اما در میان مردم، نه در شهری موهوم. آری عزیز، اگر به این سخن حضرت نقطه ی اولی، روح البهائ و ارواح البهائین له الفداء، توجه کنید، هرگز عقیده به غیبت و نائبان خاص را به تمسخر نمی گیرید و تن جناب باب را در قبر نمی لرزانید و روحش را مکدر و معذب نمی کنید:

فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله و قد حضر ما بين طلعتة خلق و لا يعلم عدتهم الا من يشاء الله و ان في الغيبة الصغرى له وكلاء معتمدون و نواب مقربون  
بدان که برای امام زمان علیه السلام به اذن خداوند دو غیبت است که میان آشکار شدنش گروهی حاضر می شوند و عده ی آنان را به جز خداوند کسی نمی داند و نیز بدان که در دوران غیبت صغری برای آن حضرت و کیلانی مورد اعتماد و نایبانی مقرب، وجود دارند.  
سخن به درازا کشید، بررسی بقیه ی بیانات جناب ویرچوال بماند برای بعد.

بخش چهارم:

دیگر سخنان جناب ویرچوال را پی می گیریم و به نقد آن می نشینیم:

4- پنهان بودن امام ممکن است قرن ها طول بکشد.

آری، ممکن است چنین باشد؛ اما به ما فرموده اند:

فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا. وَ تَرَاهُ قَرِيبًا

صبر کن، صبری زیبا. کافران آمدن امام زمان را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می بینیم.  
به هر روی امام زمان إن شاء الله خواهد آمد و به کوری چشم دشمنان، آن خواهد کرد که خداوند در قرآن به آن بشارت داده است. اینک من نمی دانم کجای این عقیده خلاف عقل و نقل است؟ اگر خداوند اراده فرموده باشد که حجت خویش را سال ها پنهان کند این امر به گفته ی جناب بهاء الله سابقه هم داشته باشد، چه مانع عقلی دارد؟ دیدید که بر خلاف ادعای جناب ویرچوال، عقیده به غیبت، نه تنها مورد تأیید باب و بهاء الله است، هیچ منع عقلی هم ندارد.

موارد دیگری که جناب ویرچوال برشمرده و آن ها به سخریه گرفته است، این هاست:

5- پس از ظهور، حضرت با اذن و امر خدا به همراه 313 نفر از یاران در مسجدالحرام ظاهر میشوند .

6- پس از تصرف مکه و اصلاح امور به طرف مدینه حرکت میکنند و با تصرف این شهر به سمت عراق حرکت میکنند

7- پس از عراق به جنگ لشکر ظالم سفیانی میپردازد که در نهایت به پیروزی حضرت و کشته شدن سفیانی و سپاه او میانجامد .

8- حضرت سپس برای فتح بیت المقدس اقدام میکند و نزول حضرت عیسی و نماز گذاردن ایشان پشت سر امام، باعث اقبال اهل کتاب به ایشان میشود .

9- حضرت پس از غلبه بر ظالمان و ستمکاران و استقرار عدل و داد، مدتی حکومت میکنند .

10- پس از حکومت ایشان، هنگامیکه مرگ ایشان فرا رسد زنی ریشدار بنام سعیده از طایفه بنی تمیم با پرتاب سنگی از پشت بام، ایشان را به شهادت میرساند .

11- پس از رحلت، امام حسین مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت را به عهده خواهند گرفت .

12\_ از جمله اجماعیات و ضروریات مذهب شیعه، حقیقت رجعت است. یعنی پیش از قیامت، در زمان حضرت مهدی و بعد از آن حضرت، جمعی از مؤمنان خالص و جمعی از کافران خالص به این دنیا باز میگردند .

اول کسی که در رجعت به دنیا باز میگردد امام حسین (ع) و اصحاب باوفای ایشان هستند، آنگاه یزید و یارانش نیز برمیگردند، امام حسین (ع) همه آنان را میکشد، دقیقاً برای هر ضربتی یک ضربت میزند .

13\_ دولت امام، آخرین حکومت و دولت خواهد بود و سپس حکومت را امامان دیگر که زنده شده و به دنیا برگشته‌اند ادامه خواهند داد .

14\_ پس از پایان حکومت امامان، قیامت همراه نشانه‌هایی آغاز میشود و به حساب همه بندگان و موجودات در این روز در پیشگاه خداوند رسیدگی خواهد شد و پس از آن عمر جهان به پایان خواهد رسید!!!!!!

خواهش می‌کنم بفرمایید به چه دلیل این مطالب خلاف عقل است؟ البته بی تردید خلاف عقیده ی جناب بهاء الله و عبدالبهاست، به ویژه آن که دروغ بزرگ دیگری از جناب « رقیق البهائ » [= لقب دیگر جناب عباس آقا به گفته‌ی خودش] نقل کرده است که ایشان فرموده است:

.... این مسئله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث شیعه بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچیک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتماد ننماید. حضرات شیعیان هر یک از ائمه اطهار را در یومش قائم می‌دانستند و منتظر خروج او بودند بعد از امام حسن عسکری رؤساء ملاحظه کردند که بنیاد امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضمحل خواهند گشت خواستند بوسیله ای نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تأویل بکار بردند . ( لوح جناب صدرالصدور از حضرت **عبدالبهائ** )

این سخن ناراست یا از بی سواد و بی اطلاعی جناب رقیق البهاست، یا از غرض ورزی و دشمنی. زیرا احادیث شیعه در باره ی امام زمان علیه السلام نه تنها بسیار محکم و استوار است، بلکه از حد احصا و تواتر هم برتر است. احادیث مربوط به اصل **قائمیت** و وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام هم نه تنها هیچ تعارض و تباینی با یک دیگر ندارند؛ بلکه کاملاً مؤید و مکمل یک دیگرند. دلیل بی سواد و یا غرض ورزی جناب ابن البهائ هم آن است که ایشان مانند پدر بزرگوارش به شیعه تهمت زده و گفته است که حضرات شیعیان هر یک از ائمه اطهار را در روزگار خود قائم می‌دانستند و منتظر خروج او بودند. ما برای آن که دروغ گویی و یا بی سواد و ( و البته احوط جمع است) جناب رقیق البهائ را ثابت کنیم، روایتی را که عباس آقا آن را نیمه و ناقص نقل کرده است، می‌آوریم، تا سیه روی شود آن که در او غش باشد.

حکم بن ابی نعیم می‌گوید: در مدینه به حضور حضرت امام باقر علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: من در مکه میان رکن و مقام نذر کرده‌ام که اگر شما را ملاقات کنم از مدینه خارج نشوم تا آن که بدانم آیا قائم آل محمد شماست یا خیر؟ امام به من چیزی نفرمود.

من سی روز در مدینه ماندم. یک بار آن حضرت را در راهی دیدم. امام به من فرمود: ای حکم تو هنوز اینجایی؟ من عرض کردم: آری، من که به شما گفتم چه نذری کرده‌ام؛ اما شما به من به چیزی امر نفرمودی و از چیزی هم نهی نکردی و پاسخی به من نفرمودی. امام فرمود: فردا صبح زود به خانه ی من بیا. صبح فردا به محضر مبارک امام شتافتم. آن عزیز فرمود: خواسته ات را بگو. من هم عرض کردم: فدایت شوم من نذر روزه و صدقه ای میان رکن و مقام کرده‌ام که اگر شما را در مدینه ملاقات کنم، از شهر خارج نشوم تا آن که بدانم آیا قائم آل محمد شماست یا خیر؟ اگر شما قائم آل محمدید، ملازم شما شوم و اگر نه، به دنبال کسب روزی خویش، به مسافرتم ادامه دهم. امام فرمود: ای حکم همه ی ما امامان قائم ( به پا خاسته) به امر خداوند هستیم. من پرسیدم: آیا شما مهدی هستید؟ امام فرمود: همه ی ما به سوی خدا هدایت شده هستیم. من باز پرسیدم: آیا شما صاحب شمشیر ( ذوالفقار ) می‌باشید؟ امام بار دیگر فرمود: همه ی ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم. این بار پرسیدم: آیا شما همان کسی هستید که دشمنان خدا را می‌کشید و خداوند به وسیله ی شما اولیای خدا را عزیز می‌کند و دین خدا را پیروز می‌گرداند؟ امام این بار فرمود: ای حکم من چگونه آن کس باشم در حالی که اینک به سن چهل و پنج رسیده‌ام و همانا صاحب این امر از من به دروان شیرخوارگی نزدیک تر و به پشت اسب چابک تر است.



بر اساس این روایت شریف، القاب قائم و مهدی اگر به معنای عام و لغوی خود باشد که امام علیه السلام در خود روایت توضیح داده است (قائم یعنی به پا خاسته برای برپایی حق و مهدی یعنی هدایت شده به سوی حق) شامل حال همه ی امامان می شود؛ اما اگر به معنای خاصی باشد که مورد نظر راوی حدیث بوده است، یعنی همان عزیزی که قیام می فرماید و زمین را از لوث وجود کافران و منافقان و ظالمان و ستمگران پاک می کند، همان عزیزی که جناب ویرچوال هم مجبور به اعتراف شده است که :

مهدویت و اعتقاد به منجی عالم که همه ادیان و گروه ها به آن اشاره کرده اند موضوع دیگری است کسی است که به فرموده ی امام علیه السلام از دیگر امامان به دوران شیرخوارگی نزدیک تر است یعنی در سن پنج سالگی به امامت رسیده است و نیز از امامان دیگر بر پشت اسب چابک تر است، یعنی هنگام ظهور با آن که سن مبارکش بسیار زیاد است، اما به شکل جوانی کمتر از چهل سال ظهور می کند.

چنان که ملاحظه فرمودید، جناب عبدالبهاء به پیروی از پدر بزرگوارش، به شیعه تهمت زده که فرموده: شیعیان هریک از ائمه اطهار را در یومش قائم می دانستند و منتظر خروج او بودند علی رغم انف ایشان، شیعیان هیچگاه چنین اعتقادی نداشته اند.

دروغ و تهمت دیگری که ایشان به شیعیان و نیز به نواب اربعه و عالمان دیگر وارد کرده اند، همان است که در دنباله ی افاضه شان فرموده اند:

بعد از امام حسن عسکری رؤساء ملاحظه کردند که بنیاد امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضمحل خواهند گشت خواستند بوسیله ای نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تأویل بکار بردند . ( لوح جناب صدراصدور از حضرت عبدالبهاء )

در عموم احادیث مربوط به امام زمان علیه السلام که به سال های پیش از رحلت امام عسکری علیه السلام باز می گردد، کنایه و استعاره و مجاز و تأویل به کار نرفته است. در بسیاری از این احادیث کاملاً صریح و روشن، وجود مقدس امام زمان علیه السلام با ذکر نام پدر و اجداد طاهربین آن حضرت، تعیین شده است. این که ایشان فرزند یازدهم حضرت علی و فرزند نهم امام حسین و فرزند بلافضل امام عسکری علیه السلام است آن قدر روشن است که جناب باب هم بارها و بارها به آن تصریح کرده است. برخی مدارک این موضوع را پیش از این آورده ایم و اینک مدرک دیگری را هم می آوریم تا بدانید که جناب باب هم به این خرافات، معتقد بوده است:

ثالث معرفت ابواب است و در این مقام فرض است بر مکلف ، اقرار به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نماید. .. رابع معرفت امامت است در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نص مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند.. و اسماء مقدسه ایشان.. این است: الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمدبن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمدبن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجّة القائم محمدبن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدیقه ، صلوات الله علیهم اجمعین و این شמוש عظمت و نجوم عزت در هر شأن، قائم مقام مقام رسول الله صلی الله علیه وآله بوده اند .

چنان که توجه کرده اید، جناب باب علاوه بر آن که اعتقاد به وصایت امیرالمؤمنین را مستقلاً فرض و واجب می شمارد، به ولایت کلیه ی حضرت صدیقه ی **طاهره** هم معتقد است و می بینید که ایشان بر خلاف سخن جناب رفیق البهلاء، عقیده به حضرت مهدی را نه تنها ساخته و پرداخته ی عالمان و رؤسای شیعه نمی داند، بلکه معتقد است :

رابع معرفت امامت است در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نص مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند

و باز، از آن جا که حجت خدا بالغه و رساست، و نیز، از آن جا که دروغ گو کم حافظه است، به وجود، همین جناب ابن البهلاء در جایی دیگر به وجود دوازده امام تصریح می کند و در شرح مکاشفه ی یوحنا، چنین می گوید:

این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعه محمدیه بودند و مریبان ملت که مانند ستاره در افق هدایت می درخشیدند



اینک این سخنان جناب باب و عبدالبهاء را با این سخنان جناب ویرچوال برابر نهید:  
در کتاب لغت "خرافه" را اینطور تعریف کرده اند: سخن بیهوده، حدیث باطل، افسانه، اسطوره. در حقیقت اشکارا میتوان هر سخن غیر قابل اثبات، هر حرف بی پایه و اساس و هر گفته غیر قابل تحقیق را خرافه دانست! اگر در این گنجینه ها به جستجوی واژه خرافه برایم میبینیم که این مفهوم به سه خوشه واژگانی جعل (قاعدتا منظور ایشان جهل است، اشتباهها جعل تایپ شده) نادانی و ساده لوحی وابسته است.  
ملاحظه فرمودید که این سخنان بیهوده و حدیث باطل و افسانه و اسطوره را جناب باب و عبدالبهاء به راحتی اثبات فرموده اند و بدینسان خدای ناکرده به گفته ی جناب ویرچوال، سه خوشه ی: جهل، نادانی و ساده لوحی را یک جا داریند! داوری با شماست.  
بررسی بیانات مشعشع جناب ویرچوال هنوز ادامه خواهد داشت. به خواست حضرت حق،

### مقالات: قائمیت در آثار بهائی (3)

در تاریخ چهارشنبه، ۲۵ مهر ۱۳۸۶ توسط Sardabir

بخش پنجم:

پاسخ به افاضات جناب ویرچوال را در موضوع **قائمیت** در متون بهائی پی می گیرم و پیش از آن لازم است نکته ای را به عرض و اطلاع عزیزان برسانم:  
بارها و بارها گفته ایم که این سایت، یک سایت صرفا پژوهشی و علمی است که با هیچ یک از بهائیان سر ستیز و دشمنی ندارد. تمامی تلاش دست اندرکاران سایت آن است که مبتنی بر مدارک و متون بهایی، کنه و ژرفای این آئین را آشکار کنند. بهترین راه برای اثبات درستی و نادرستی یک عقیده، مراجعه به آرا و افکار پیشوایان و بنیان گذران آن آئین است. آن آرا و اندیشه ها هم در سخنرانی ها و نوشتارهای آنان متجلی است. نمی دانم مبلغان و گردانندگان تشکیلات بهایی از این که بر اساس کتاب های سران و پیشوایان و مبلغان به نام بهایی، مبانی فکری بهائیت بررسی شود، چه وحشتی دارند؟  
جناب ویرچوال فرموده اند:

چگونه است که استدلالهای علمی شما فقط برای ابطال باب و بهاء کاربرد دارد ولی هنگامیکه این علم و دانش برای اعتقادات شیعه بکار میرود دیگر کاربری ندارد و از رونق میافتد!!

دوست دانشمند، استدلال های علمی ما برای دانستن مدعای باب و بهاء، بر پایه ی کتاب های این مدعیان مقام **قائمیت** و نبوت و من یظهره اللهی است. هر کودک نابالغی هم می داند که برای بررسی درستی یا نادرستی این مدعا، بهترین و راحت راه، مراجعه به آثار آنان است. گیرم که استدلال های ما فقط برای بطلان بابت و بهائیت کاربرد داشته باشد. خوب عزیز دل برادر، ما هم در پی همین کار هستیم و می بینید که از قضای روزگار، این استدلال ها، هم بسیار دندان شکن اند و هم کاربرد دارند.

جناب ویرچوال، گویا شما فراموش کرده اید که خرافه ی مهدویت همان چیزی است که جناب باب مدعی آن است. حقیر به هیچ روی به خود زحمت نمی دهم تا برای شما در این سایت- که بررسی مدعای باب و بهاء را در دستور کار دارد- مهدویت را بر اساس آیات قرآن و احادیث رسول خدا و ائمه ی هدی اثبات کنم. این مهم در حدود سه هزار کتاب که در این باره نوشته شده، آمده است. مساله آن است که همین خرافه را جناب باب نه تنها معتقد است بلکه گویا فراموش کرده اید که فرموده است:

یا بقیة الله! قد فدیته بکلی لک. و رضیت السب فی سیلک. و ما تمنیت إلی القتل فی محبتک.

ای بقیة الله! بکلی فدای شما شوم. و راضیم که در راه تو دشنام بشنوم. و آرزویی به جز کشته شدن در راه محبت تو ندارم.

جناب ویرچوال! حضرت نقطه ی اولی نه تنها به این خرافه عقیده داشته و مشتری پر و پا قرص این دکان است،

بلکه آرزوی کشته شدن در راه امام زمان خرافی بوده است. خود ایشان هم کلی از این دکان سود برده است و بر اساس ادعای نوکری امام زمان بوده که پیروانی به گرد خویش فراهم آورده است. گویا فراموش کرده اید و شاید هم نمی دانید که جناب باب تفسیر سوره ی یوسف را که در اثبات حقانیتش باری جناب باب الباب ( ملا حسین بشرویی ) می نویسد، مدعی می شود که آن را از جناب حضرت حجت ابن الحسن علیه السلام، نوشته است. به این ترتیب اگر به فرض هم حقیر به جز از این راه نتوانم حقانیت حضرت مهدی را اثبات کنم، حجت را بر شما تمام نکرده ام؟ شما برائت خود را از آئین باب و بهاء اعلام کنید، آن گاه شما را به سایت هایی که در باره ی اثبات مهدویت، مبتنی بر آیات روشن قرآن و احادیث درست نبوی و علوی، وجود مقدس حضرت بقیه الله علیه السلام را آشکارا، اثبات کرده اند، ارجاع خواهیم داد.

خواهش می کنم شما کاری نداشته باشید که ما صحت روایتمان را چگونه اثبات می کنیم. با عرض پوزش این امر به شما، به عنوان یک بهایی، فعلاً ربطی ندارد. اگر اعتراف کردید که باب و بهاء بر خلاف ادعای خودشان و شما، کاره ای نیستند، آن گاه در آن مقام برآیید که ما شیعیان عقایدمان را چگونه اثبات می کنیم. مطمئن باشید: نحن أبناء الدلیل: ما فرزندان دلیل ایم. ما پیروان آئینی هستیم که می فرماید: قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین. ما پیروان پیامبری هستیم که خداوند خطاب به او می فرماید: قل هذه سبیلی أدعو إلى الله علی بصیرة إنا و من اتبعنی: ای پیامبر به این مردم بگو: راه من این است. شما را با بصیرت و بینایی به سوی خداوند فرا می خوانم. من و هر کس که پیرو من است، چنین ایم.

جناب ویرچوال باز هم می گویم: تا زمانی که شما بهایی باشید، برای نجاتتان از چنبره ی تشکیلات، بهترین راه، استدلال به آثار امری است. خواهش می کنم تلاش نفرمایید تا از این مخمصه به در آیید. این، طاس لغزنده ای است که رهاننده را چاره باید، نه زور. چاره هم جز دست کشیدن از آئین سست بنیاد بهایی نیست. البته من می دانم که گرفتار شدن در مطالبی که جناب نقطه ی اولی و حضرت جمال قدم افاضه فرموده اند، بسی خطرناک است و هیچ راه گریزی برای یک بهایی نمی گذارد. این پرنویسی ها و مدعاهای نامربوط هم، همگی برای گریختن از این مخمصه ی خطرناک است.

به حول و قوه ی الهی، مباحث را پی خواهیم گرفت و دیگر افاضات جناب ویرچوال را در بوته ی نقد، خواهیم نهاد. إن شاء الله.

بخش ششم:

جناب ویرچوال در بخشی دیگر از قلم فرسایی خود، فرموده است:

لطف کنید پارامترهای یک دین حقیقی را هم بنویسید که ما از سر در گمی نجات یابیم و تکلیفمان روشن شود که دین هستیم یا فرقه!!!! مردیم از بی تکلیفی!!!

دوست عزیز، آیا به راستی شما در پی آن اید که از بی تکلیفی به در آید، یا ماجرابی به این مهمی را که حیات فکری و اعتقادی شماست، به شوخی و مسخره گرفته اید؟ پارامترهای یک دین حقیقی را پیش از این هم گفته ایم. مهم ترین و اصلی ترین پارامتر آن است که رهبران آن دین راست گو باشند و در گفتارشان و نیز در کردارشان، تناقضات آشکار و بین و غیر قابل توضیح و توجیه نداشته باشند. این، اصلی ترین و اساسی ترین معیار و ملاک درستی یک دین است. اما چه کنیم که این محک را چون به بهائیت می زنیم، پاسخ منفی دریافت می کنیم. من مجدداً برخی از مبنایی ترین مطالب را که در بهائیت تناقضات بسیار بین در آن ها دیده می شود، برشمارم و از شما و هر بهایی دیگری که مرد میدان مباحثه و گفت و گوی علمی و منطقی است، دعوت می کنم که مردانه پای پیش نهد و این تناقضات را برطرف سازد و در غیر این صورت، شجاعانه اعتراف کند که: آری، بهائیت، دین نیست. دیگر هر چه می خواهد باشد، ما را غمی نیست. اینک برخی از مطالب متناقض در بهائیت که با معیار قرآنی سجیده می شوند. همان معیار که فرموده است: لو کان من عند غیر الله، لوجدوا فیهِ اختلافاً کثیراً: اگر از جانب غیر خدا باشد، در آن، اختلاف فراوان می یابی:

1- از دعوی جناب باب شروع می کنیم: ایشان در آغاز دعوت خویش، خود را باب امام زمان یعنی حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام معرفی می کند و این ادعا در حدود چهار سال به طول می انجامد. پس از آن مدعی می شود که خود امام زمان است و سپس مدعی می شود که پیامبر خداست و دین جدید آورده است و در پایان هم در لوح هیکل الدین خود را ذات و کینونت خدا می پندارد. بالاخره در پایان کار با نواخته شدن فقط یازده ضربه چوب به پای مبارک، توبه می کند و از تمامی ادعاهایش دست می شوید. این یعنی یک تناقض آشکار در مدعا و یعنی دروغ گویی مدعی.

2- حضرت بهاء الله نخست خود را پیرو باب قلم داد می کند و به مجیزگویی از جانشین ایشان، اخوی محترم خودشان، یعنی جناب صبح ازل می پردازد و پس از آن مدعی می شود که موعود بیان است و دین جدید می آورد و آئین بیان را هم که بیش از بیست از عمر آن نگذشته بود، نسخ می کند. و در همین حال اعتراف می کند که مقام نبوت و رسالت ( هر دو ) به وجود مقدس حضرت محمد انتها پذیرفته است. و باز هم در همین حال مدعی می شود علاوه بر آن که نمله ی فانیه ( مورچه مردنی ) است، خدای خدایان هم هست و اصلا همه ی خدایان از ترشح امر ایشان خدا شده اند و همه ی پروردگاران از سرریز خدایی ایشان به این مقام والا نائل شده اند و در بخشی از زندگی هم اعتراف می کند که : قد ضلت رأس الخیط فی امری: سر رشته ی کارها از دستم به در شده اند.

3- جناب بهاء الله مدعی شده است که در این آئین تساوی کامل ( توجه کنید تساوی کامل ) میان زن و مرد برقرار است، اما می بینیم که نه تنها سهم الإرث زن مرد و متفاوت است، حتی مهریه ی زن روستایی هم با زن شهری ( به هر علت ) متفاوت است و نیز از آن مهم تر، با وجود ادعای پرطمطراق تساوی رجال و نساء، زنان بهایی حق عضویت در بیت العدل اعظم الاهی را که مهم ترین مرجع قانون گذاری و مسئول اداره ی بهائیان در تمامی شئون است، ندارند.

بهاء الله از یک سو مدعی شده است که این دین، دین **وحدت عالم انسانی** است، اما از سوی دیگر همین جناب، غیر بهائیان را پست و پائین تر از حیوانات چهار پا می شمارد. از آن بدتر و بی شرمانه تر آن است که بنیان گذار وحدت عالم انسانی با کمال بی شرمی اعلام می دارد:

من ینکر هذاالفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینبعی له بان یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم و به این ترتیب حرام زادگی منکران خودش را اعلام می دارد.

4- بهاء الله از یک طرف چنین شعار می دهد:

( لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میلاید ... مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منماید

اما خودش بدترین سخنان را در باره ی برادرش بر لسان مبارک جاری می کند و آن را به زشت ترین عبارات می آلود.

5- حضرت ایشان به اسلام و مسلمین و هم چنین قرآن و احادیث تهمت می زند و آیه ی قرآن را به قرآن نسبت می دهد که در قرآن نیست و روایاتی را به شیعه منتسب می کند که وجود خارجی ندارد.

6- جناب رفیق البهاء فرزند خلف جمال مبارک نیز دست کمی از پدر ندارد. او هم دم از وحدت عالم انسانی می زند ولی بدترین و زشت ترین سخنان را با برادرش رد و بدل می کند

7- همین جناب پیش گویی می کند که ولی امر الله که باید رئیس دائمی و عضو ممتاز و لا ینعزل بیت العدل باشد، نوه ی دختریش، **شوقی افندی** است و پس از او و در نسل او بکر بعد بکر [= پسر بزرگ بعد از پسر بزرگ ] باید ولی امر باشند، ولی شوقی افندی عقیم از آب در می آید و پیش گویی ایشان غلط از آب در می آید و بیت العدل بی سرپرست می ماند.

8- جناب شوقی ربانی، ولی امر آئین مبارک، نیز باز هم بر خلاف پدر بزرگ و جد امجد که دم از وحدت عالم انسانی می زدند، بنیان **طرد** روحانی و اداری را پی می افکنند که تیشه به ریشه ی نهال دروغین و پوسیده ی وحدت عالم انسانی می زند.

9- بیت العدل کنونی هم که تنها مرجع قانونی و شرعی این امر بدیع است و اعضایش روی هم رفته، ملهم به الهامات الاهی اند، حتی از منظر خود بهائیت، فاقد ارزش قانونی و شرعی است؛ چون فاقد وجود عضو ممتاز لاینعزل یعنی ولی امر است.

این نه مورد را به خاطر تقدس عدد نه در نزد جناب ویرچوال و دیگر بهائیان آوردم تا عرض کنم که این گونه موارد همگی معیار و ملاک بطلان دیانت بهایی است.

در بخش دیگری از عرایض دیگر فرمایشات جناب ویرچوال را بررسی خواهم کرد تا کاربران عزیز بهایی و غیر بهایی، داوری کنند. در ضمن باز هم به یاد می آورم که حقیر و نیز گردانندگان سایت بهایی پژوهی با هیچ یک از بهائیان دشمنی نداریم بلکه بسیاری از آنان را کسانی می دانیم که نادانسته در دام بهائیت و تشکیلات اختاپوسی آن گرفتار آمده اند و اگر تشکیلات بگذارد تا آنان به تعلیم **تحری حقیقت** به راستی عمل کنند، بی تردید اغلب آنان که هنوز پرده ی انکار به روی گوش و چشمشان کشیده نشده است، حق را خواهند یافت و بطلان بهائیت برایش کالشمس فی وسط السماء، آشکار خواهد شد. **إن شاء الله .**

بخش هفتم:

در بخش دیگری از سخنان جناب ویرچوال آمده است:

دوست عزیز همانطور که ملاحظه کردید قبول دیانت اسلام دلیلی بر تأیید اعتقادات شیعه اثنی عشری نیست و عقایدی از این نوع در دیانت بهایی جایگاهی ندارد!!!!

جناب ویرچوال و نیز دیگر بهائیان خوب است بدانند ریشه ی بهائیت بابیت و منشأ بابیت هم شیخیه است و شیخیه هم بنایی انحرافی از شیعه ی اثنی عشریه است. بدینسان بابیت برخاسته ای کژ از دل و درون شیعه می باشد و خواه ناخواه اگر شیعه ی دوازده امام برحق نباشد، بنیان بابیت و در پی آن بهائیت، اگر اصلشان درست باشد، فرو خواهد ریخت. پیش از این به اشاره گفته ایم که از قضا و بر خلاف خواسته و نظر جناب ویرچوال جناب **عبدالیهاء** هم در اثبات حقانیت تشیع سخن گفته و آن را بر اساس مکاشفات یوحنا اثبات کرده است. البته از آن جا که عموماً بیانات ایشان آمیخته ای از حق و باطل است، در سخنی هم که از ایشان می آوریم، این آمیختگی به چشم می خورد، ولی به هر حال حقانیت تشیع را هم اثبات می کند. خوب است بیانات ایشان را عیناً بیاوریم و بررسی کنیم تا جناب ویرچوال نفرمایند:

قبول دیانت اسلام دلیلی بر تأیید اعتقادات شیعه اثنی عشری نیست.

در کتاب مفاوضات از قول عبدالیهاء چنین آمده است:

در فصل دوازدهم از رؤیای یوحنا مذکور است که میفرماید " علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است ". این زن آن عروس است که شریعه الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است دولت فرس و دولت عثمانی زیرا علامت دولت فرس آفتابست و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شریعه الله است .

و بعد میفرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مرتبان ملت که مانند ستاره در افق هدایت میدرخشیدند .

بعد میفرماید " و آستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد برمیآورد " یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل ازین شریعت حاصل گردد یعنی ظهور بعد و موعود که ولدی کاملست در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود ازین ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه ای که طفل و نتیجه شریعه الله که مادر است و موعود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت تحقق یافت.

صرف نظر از صحت و سقم این تعبیر و تفاسیر، چنان که ملاحظه می فرمایید، جناب رقیق البهاء، به دوازده امام معتقد است و در اثبات حقانیت شیعه از مکاشفات یوحنا بهره برده است. البته گاف بزرگی هم در این بیانات ایشان دیده می شود و این جناب بی آن که خود بدانند، بر سر شاخ نشسته و بن بریده است. از یک سو بهائیان به پیروی از حضرت نقطه اولی یعنی جناب باب به قائمیت او معتقدند و او را همان امام دوازدهم می دانند، و از سوی دیگر در این تفسیر عبدالبهاء، آمده است:

مقصود ازین ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود.

بهائیان عزیز خواهش می کنم چشم خرد برگشایید و گوش تأمل بگیرید! کمی به خود آییند و نگویید این سخنان برگرفته از ردیه هاست. اصل مطلب را بگیرید و در آن آزادانه بیندیشید. مگر جناب عبدالبهاء نفرموده است: این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مرئیان ملت که مانند ستاره در افق هدایت میدرخشیدند.

از همه بهائیان خردورز می پرسم: این دوازده ائمه که مروج شریعت محمدیه بودند و مرئیان ملت، چه کسانی اند. توجه داشته باشید، حقیر در این قسمت از عرایض نمی خواهم بر اساس این سخن حقانیت شیعه را اثبات کنم. این کار انجام گرفت. می خواهم از شما عزیزان و نیز از دیگر کاربران تقاضا کنم از خود بیروند این دوازده ستاره کیان اند؟ ظاهراً در یازده تای آن ها اختلافی نیست. سخن بر سر دوازدهمین نفر است. ستاره ی دوازدهمی کیست؟ حتماً توجه دارید جناب باب نمی تواند ستاره ی دوازدهم باشد، زیرا جناب عبدالبهاء نقل کرده است که آن زن، یعنی شریعت محمدیه، آبستن بوده و فرزندی به دنیا آورده و ایشان مدعی شده است که آن فرزند همان جناب باب است. اینک یک پرسش ساده: ستاره ی دوازدهم کیست؟

به این ترتیب اولاً ملاحظه می فرمایید که از نظر حضرت عبدالبهاء شیعه ی اثنی عشریه آئین برحق است که این حقانیت را آن جناب بر اساس مکاشفات یوحنا اثبات فرموده اند و ثانیاً باز هم بر اساس تأویل و تفسیر ایشان، ستاره ی دوازدهم که بر تارک تاج آن زن آبستن می درخشد، معلوم نیست که کیست؟ سخن فرجامین این بخش آن که : چنان که تا به حال دیده اید، تمامی عقاید مورد بحث شیعه در این گفت و گوها، بر اساس بیانات حضرات باب و بهاء و عبدالبهاء اثبات می گردد و این عقاید هر چه باشد باید مقبول حضرات بهایی واقع شود. یا خود دلیلی باشد بر بطلان ادعاهای آقایان پیشوایان بهایی. چون باز هم می گوییم: تناقض در گفتار، دلیل بر بطلان هر ادعایی است.

به خواست خداوندی که حجتش بالغ و رساست، باز هم بخشی دیگر از بیانات جناب ویرچوال را در آینده به نقد خواهیم نشست.